

أولاً: التحريف في القرآن الكريم

اول: تحريف در قرآن

وردت روايات كثيرة عن أهل بيت النبي دالة على التحريف، كما وردت روايات عن صحابة النبي عن طريق السنة في كتبهم دالة على وقوع التحريف [\[487\]](#).

روایات بسیاری از اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) دالّ بر تحریف قرآن وارد شده است؛ همان طور که از صحابه‌ی پیامبر (ص) از طریق اهل سنت روایاتی در کتاب‌های شان مبنی بر واقع شدن تحریف روایت شده است [\[488\]](#).

والمقصود بالتحريف: أنّ القرآن الذي بين أيدينا غير كامل، وإنّ بعض كلماته تبدلت أو بُدلت بقصد. ورجح بعض علماء المسلمين وقوع التحريف كما رجح بعضهم عدم وقوع التحريف.

و منظور از تحریف: اینکه قرآنی که هم‌اکنون در دستان ما است کامل نیست، و اینکه برخی از کلمات آن تغییر یافته و یا به عمد تغییر داده شده‌اند. برخی از علمای مسلمین واقع شدن تحریف را تأیید و برخی دیگر، رد کرده‌اند.

ويستدل القائلون بعدم التحريف بعدة أمور هي:

کسانی که معتقد به عدم تحریف می‌باشند، به مواردی استدلال می‌کنند، از

جمله:

۱- آية الحفظ: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) [\[489\]](#).

۱- آیه‌ی حفظ: (بی‌تردید ما قرآن را نازل کرده‌ایم، و قطعاً خود نگهبانش

هستیم) [\[490\]](#).

و هذه الآية يمكن أن تفسر بحفظ القرآن من التحريف، وبقائه عند الأمة سالماً من الزيادة والنقص والتغيير، ومن أن تمتد يد أهل الباطل وأئمة الضلال إليه. این آیه می تواند به حفظ شدن قرآن از تحریف تفسیر شود و اینکه قرآن از کم و زیاد شدن و تغییر، نزد امت محفوظ و سالم مانده است و اینکه دستان پلید اهل باطل و پیشوایان گمراه به آن نمی رسد.

۲- قال تعالى: (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) [491].

۲ - حق تعالی می فرماید: (نه از پیش روی، باطل به سویش راه یابد و نه از پشت سرش. نازل شده‌ای است از حکیمی ستوده) [492].

و هذه الآية يمكن أن تفسر بأن القرآن محفوظ من ولوج الباطل بين طياته، سواء أكان هذا الباطل بتبدل بعض الكلمات أو بزيادة أو نقص بعض السور والآيات. این آیه می تواند اینچنین تفسیر شود که قرآن حفظ شده از نفوذ باطل در زوایای درونی آن می باشد؛ چه این باطل با تبدیل برخی کلمات باشد و چه با افزودن یا با کاستن برخی سوره‌ها و آیات.

۳- الروايات الدالة على التحريف يمكن حمل بعضها على أنها دالة على التحريف المعنوي، أي التحريف في التأويل لا التنزيل، وهذا أمر واقع يقره جميع المسلمين.

۳ - می توان از برخی روایاتی که بر تحریف دلالت می کنند چنین برداشت نمود که منظور، تحریف معنوی می باشد؛ یعنی تحریف در تأویل و نه در تنزیل؛ و این نکته‌ای است که اتفاق افتاده است و همه‌ی مسلمانان به آن معترف می باشند.

۴- إن بعض الروايات الدالة على التحريف ضعيفة السند.

۴ - سند برخی از روایاتی که بر تحریف دلالت دارند ضعیف می باشد.

۵- الروایات التي لا تقبل التأويل والدالة على التحريف اللفظي أو النقص يضرب بها عرض الجدار؛ وذلك لأنها مخالفة للقرآن، وقد ورد عن المعصومين ما معناه: ما جاءكم عنا مخالف لكتاب الله فدعوه [493].

۵ - روایاتی که تأویل را بیان نمی کنند و بر تحریف لفظی یا بر وجود نقصانی دلالت می نمایند، ارزشی ندارند و اصلاً آنها را باید به دیوار کوبید! چرا که در تضاد با قرآن می باشند و از معصومین (علیهم السلام) چنین معنایی روایت شده است: هر چه از ما به شما رسید که مغایر با کتاب خدا باشد، رهاش کنید [494].

۶- القرآن المجموع في زمن النبي هو الذي بين أيدينا؛ لأن من غير المعقول أن رسول الله يهتم بكتابة وجمع القرآن في حياته.

۶ - قرآن گردآوری شده در زمان پیامبر (ص)، همانی است که هم اکنون در دستان ما است؛ چرا که به دور از عقل است که رسول خدا (ص) در زمان حیاتش به نوشتن و جمع آوری قرآن اهتمام نورزیده باشد!

ثم جاء بعده أبو بكر وعمر وزيد بن ثابت ليجمعوه، وجاء بعدهم عثمان ليجمع الناس على مصحف واحد ويحرق أو يتلف البقية التي تختلف عنه بشكل أو بآخر، فيكون الذي بين أيدينا هو المصحف العثماني كما يروي العامة والخاصة.

اما این در حالی است که پس از ایشان (ص) ابوبکر، عمر و زید بن ثابت آمدند تا قرآن را گردآوری کنند و پس از آنها عثمان آمد تا مردم را بر مصحفی یکسان متحد نماید و بقیه قرآن ها که به هر شکل یا صورتی با آن مصحف تفاوت داشت را آتش زد یا نابود کرد، که در نتیجه، قرآنی که اکنون در اختیار ما است، همان طور که عامه و خاصه روایت می کنند، مصحف عثمانی می باشد.

۷- القول بتحريف القرآن يلزم هدم إثبات نبوة محمد اليوم؛ لأنّ القرآن هو المعجز الذي جاء به النبي .
۷- امروزه لازمه‌ی سخن گفتن درباره‌ی تحريف قرآن ويران کردن اثبات نبوت محمد (ص) می باشد؛ چرا که قرآن، همان معجزه ای است که پیامبر (ص) به ارمغان آورد.

۸- مع القول بالتحريف لا يبقى للقرآن الذي بين أيدينا فائدة، ولا يمكن التعويل عليه في العقائد، فضلاً عن الأحكام الشرعية وغيرها.
۸- با معتقد شدن به تحريف، دیگر این قرآنی که در اختیار ما قرار دارد هیچ فایده‌ای نخواهد داشت و نمی توان در عقاید به آن تکیه نمود، چه رسد به احکام شرعی و سایر موارد.

أما أدلة القائلين بالتحريف فهي:
اما دلایل معتقدین به تحريف قرآن، عبارت اند از:

۱- الروايات الدالة على التحريف، وهي كثيرة جداً عن طريق الشيعة والسنة، وكمثال على ما روي عن طرق السنة، إنّ رسول الله قال: (من سرّه أن يقرأ القرآن غصاً كما نزل فليقرأه على قراءة ابن أم عبد) [495].
۱- روایاتی که از طریق شیعه و سنی بر تحريف دلالت می کنند بسیار زیاد می باشند. به عنوان مثالی از آنچه از طریق اهل سنت نقل شده است: رسول خدا (ص) فرمود: (هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند) [496].

وعلى هذا يكون ابن مسعود من خير الصحابة الذين حفظوا القرآن.

و بر این اساس ابن مسعود در جایگاه برترین صحابه‌هایی که قرآن را حفظ کرده‌اند، قرار می‌گیرد.

ثم إنهم يروون عن ابن مالك، قال: (أمر بالمصاحف أن تغير، قال: قال ابن مسعود: من استطاع منكم أن يغل مصحفه فليغله، فإن من غل شيئاً جاء به يوم القيامة، قال: ثم قال - أي ابن مسعود - : قرأت من فم رسول الله سبعين سورة، أفأترك ما أخذت من في رسول الله؟) [497]. وعندهم السند صحيح كما قال أحمد محمد شارح مسند أحمد.

به علاوه آنها از ابن مالک روایت می‌کنند که گفت: «دستور داده شد قرآن‌ها تغییر داده شوند. وی گفت: ابن مسعود گفت: هر کس از شما که می‌تواند قرآنش را مخفی دارد، چنین کند زیرا هر کس چیزی را پنهان دارد، آن را روز قیامت با خود خواهد آورد. سپس ابن مسعود گفت: از دهان رسول خدا (ص) هفتاد سوره قرائت کرده‌ام، آیا آنچه را که از دهان رسول خدا (ص) گرفته‌ام، ترک گویم؟» [498] و همان طور که احمد محمد، شارح مسند احمد گفته است، سند این روایت نزد آنها صحیح می‌باشد.

ورواه أبو داود، وابن كثير في التفسير، وروى معناه ابن سعد في الطبقات [499].

ابو داوود و ابن کثیر در کتاب تفسیر، و همچنین چنین معنایی را ابن سعد در طبقات روایت نموده‌اند [500].

ومعنى الحديث واضح: إن ابن مسعود يرى أنّ القرآن الذي كتبه عثمان ناقص، أو حدث فيه بعض التغيير على الأقل، فقولته: (أفأترك ما أخذت من في رسول الله)، دال على أنّ ما أخذه يختلف بشكل أو بآخر عما كتبه عثمان. وابن مسعود (رحمه الله) ظل مصراً على رأيه ورفضه لما كتبه عثمان حتى قتله عثمان عندما أحرق المصاحف وأحرق مصحفه، وجلده حتى مات بعدها.

معنای حدیث روشن است؛ ابن مسعود معتقد بود قرآنی که عثمان نوشته ناقص یا حداقل در آن برخی تغییرات روی داده است. این سخن او «آیا آنچه را که از دهان رسول خدا (ص) گرفته‌ام، ترک گویم؟» به این معنی است که آنچه او فرا گرفته به نحوی از انحا با آنچه عثمان به نگارش درآورده، متفاوت می‌باشد؛ در حالی که ابن مسعود (رحمة الله علیه) بر رأی و نظرش مُصِرّ بود و آنچه عثمان نگاشته بود را نپذیرفت تا آن هنگام که عثمان مصحف‌ها و مصحف او را به آتش کشید، او را نیز به قتل رسانید؛ او را آنقدر تازیانه زد تا مُرد.

والروایات التي وردت في كتب السنة الدالة على نقص القرآن كثيرة، وقد اختاروا اسم نسخ التلاوة للسرور والآيات التي وردت عندهم بالروایات، ولم تكتب بالمصحف الموجود اليوم [501].

روایاتی که در کتاب‌های اهل سنت وارد شده مبنی بر نقص در قرآن بسیارند، و حتی براساس آن روایات، اسم نسخه‌های تلاوتِ سوره‌ها و آیات را نیز انتخاب کرده‌اند، ولی در مصحف امروزی نوشته نشده است [502].

أمّا الروایات الواردة عن أهل البيت فهي كثيرة، ولكنهم أمرونا أن نقرأ كما يقرأ الناس، حتى يقوم القائم منهم صلوات الله عليه وعليهم [503].

اما روایات وارد شده در این زمینه از اهل بیت بسیار می‌باشند؛ ولی در عین حال آنها (علیهم السلام) به ما امر فرموده‌اند قرآن را همان طور که مردمان می‌خوانند بخوانیم تا آن هنگام که قائم آنها که صلوات خداوند بر او باد، قیام کند [504].

وسئل الشيخ المفيد (رحمه الله) في المسائل السرورية: ما قوله أدام الله تعالى حراسته في القرآن؟ أهو ما بين الدفتين الذي في أيدي الناس، أم هل ضاع مما أنزل

الله تعالیٰ علی نبیه منه شیء أم لا؟ وهل هو ما جمعه أمير المؤمنين (ع)، أم ما جمعه عثمان علی ما یذکره المخالفون؟

شیخ مفید (رحمة الله علیه) در «مسائل سروریه» سؤالی را مطرح نموده است: معنی این سخن او (که خداوند حفظش نماید) مبنی بر حراست و حفاظت کردن او از قرآن، چیست؟ آیا منظور همین قرآنی است که میان دو جلد قرار دارد و در بین مردم رایج است، یا بخشی از آنچه خداوند متعال بر پیامبرش نازل فرموده است، از بین رفته، و یا چیزی دیگری است؟ و یا آن قرآنی است که امیر المؤمنین (ع) گردآوری فرمود، یا همان طور که مخالفان می‌گویند، قرآنی است که عثمان گرد آورد؟

فأجاب: (لا شك إنّ الذي بين الدفتين من القرآن جميعه كلام الله تعالى وتنزيله، وليس فيه شيء من كلام البشر، وهو جمهور المنزّل، والباقي مما أنزله الله تعالى (قرآناً) [505] عند المستحفظ للشریعة، المستودع للأحكام - أي المهدي (ع) -، لم یضیع منه شيء، وإن كان الذي جمع ما بین الدفتین الآن لم یجعله فی جملة ما جمع، لأسباب دعتة إلى ذلك، منها: قصوره عن معرفة بعضه. ومنها ما شك فيه. ومنها ما عمد بنفسه. ومنها ما تعدد إخرجه منه.

به این پرسش‌ها اینگونه پاسخ داده است: «تردیدی در این نیست که تمامی مطالب همین قرآن مکتوب، کلام خداوند متعال و نازل شده از جانب او است و در آن هیچ گونه کلام بشری وجود ندارد و مجموعه‌ای نازل شده می‌باشد. باقی آنچه خداوند متعال (از قرآن [506]) نازل فرموده است نزد حافظ شریعت و به ودیعه نهاده شده برای احکام - یعنی امام مهدی (ع) - می‌باشد و چیزی از آن گم نشده است. این قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما قرار دارد به دلایلی، همه‌ی آن چیزی نیست که گردآوری شد؛ از جمله: کوتاهی از شناخت برخی از آن، آنچه در آن تردید داشتند، آنچه به عمد صورت پذیرفت و آنچه به عمد از آن حذف گردید.

وقد جمع أمير المؤمنين (ع) القرآن المنزل من أوله إلى آخره وألفه بحسب ما وجب تأليفه، فقدم المكي على المدني، والمنسوخ على الناسخ، ووضع كل شيء منه في حقه.

امير المؤمنين (ع) قرآن نازل شده را از ابتدا تا انتهايش گردآوری نمود و آن را آنچنان که بايد، تأليف فرمود: مکی را بر مدنی مقدم داشت، همچنين منسوخ را بر ناسخ و همه چیز را در جایگاه واقعی اش قرار داد.

فلذلك قال جعفر بن محمد الصادق (ع): (أما والله لو قرئ القرآن كما أنزل ألفيتونا فيه مسمين، كما سمي من كان قبلنا) [\[507\]](#).
از همین رو جعفر بن محمد صادق (ع) فرموده است: «به خدا سوگند اگر قرآن همان طور که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به نام می یافتید همان طور که پیشینیان ما در آن نام برده شده اند» [\[508\]](#).

وقال (ع): (نزل القرآن أربعة أرباع، ربع فينا، وربع في عدونا، وربع قصص وأمثال، وربع قضايا وأحكام، ولنا أهل البيت فضائل القرآن) [\[509\]](#).
همچنين ایشان (ع) فرموده اند: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمنان ما، یک چهارم داستان ها و امثال، و یک چهارم آن قضایا و احکام می باشد، و فضیلت های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد» [\[510\]](#).

وقال المجلسي (رحمه الله): (غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين، وأن لا نتعدّها بلا زيادة فيه ولا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرئ الناس القرآن على ما أنزله الله تعالى، وجمعه أمير المؤمنين (ع)) [\[511\]](#).
مجلسی (رحمة الله عليه) گفته است: «به جز آنکه خبر صحیح آن است که ائمه (علیهم السلام) به خواندن همین قرآنی که در اختیار ما است، ما را امر

فرموده‌اند، بدون هیچ زیادت یا فروکاستنی از آن؛ تا قائم (ع) به پا خیزد، در این هنگام مردم قرآن را همان گونه که خداوند متعال نازل فرمود و امیر المؤمنین (ع) گردآوری نمود، خواهند خواند» [512].

۲- قیام عثمان بإحراق المصاحف بعد أن اختار أحدها، مع وجود اختلاف بينها، بل وأحرق مصحف عبد الله بن مسعود وأنكر عليه قراءته، وضربه حتى مات، مع أن رسول الله قال - على ما روي عنه -: (من سرّه أن يقرأ القرآن غضاً كما أنزل فليقرأ على قراءة ابن أم عبد) [513].

۲- اقدام عثمان به آتش کشیدن مصحف‌ها پس از اینکه یکی از آنها را برمی‌گزیند، با وجود اختلافاتی که بین آنها وجود داشت و حتی مصحف ابن مسعود را نیز آتش زد و قرائت او را نپذیرفت و او را آن قدر تازیانه زد تا مرد؛ با وجود اینکه رسول خدا (ص) درباره‌ی او فرموده بود: «هر کس دوست دارد قرآن را تر و تازه، همان طور که نازل شده است قرائت کند، آن را مطابق قرائت ابن ام عبد (عبد الله بن مسعود) بخواند» [514].

۳- اقتفاء سنن الماضين، فاليهود حرفوا التوراة، والمسيح حرفوا الإنجيل، قال تعالى: (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ) [515].

۳- پیروی از سنت‌های گذشتگان: یهود، تورات را و مسیح، انجیل را تحریف کردند. حق تعالی می‌فرماید: (که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست) [516].

وقد ورد حديث اقتفاء سنن الماضين عن النبي وأهل بيته المعصومين ، والحديث صحيح مستفيض الرواية [517].

حدیث دنباله‌روی از سنت‌های گذشتگان از پیامبر (ص) و اهل بیت معصوم (علیهم السلام) روایت شده، و حدیث، صحیح است و روایت از آن برگرفته می‌گردد [518].

و معنی اقتفاء سنن الماضین موجود فی أرض الواقع، و شیء حاصل بین لکل من تصفح التاریخ ولو إجمالاً [519].
معنای پیروی و دنباله‌روی سنت‌های گذشتگان به واقع اتفاق افتاده است و هر کس حتی اگر به صورتی اجمالی تاریخ را و روق بزند، می‌تواند نتایجش را ملاحظه نماید [520].

۴- آیه الحفظ متشابهة، تحتمل وجوه كثيرة من التفسیر والتأویل، ومنها: إنَّ القرآن محفوظ عند المعصوم (ع).
۴- آیهی حفظ از آیات متشابه است و وجوه تفسیر و تأویل متعددی را در بر دارد؛ از جمله اینکه قرآن نزد معصوم (ع) محفوظ است،

و هذا الوجه في التفسیر تدل عليه الروایات عنهم [521].
و روایاتی از معصومین (علیهم السلام) بر این تفسیر دلالت دارد [522].

وكذلك الآية الأخرى: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) [523]، متشابهة تحتمل وجوه.
وضعیت آیهی دیگر نیز به همین صورت است (نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده‌ای از جانب خداوندی حکیم و ستوده است) [524]؛ متشابه است و صورت‌های متعددی دارد.

والعجيب أن يُرجع بعضهم روايات صحيحة السند محكمة الدلالة وردت عن أهل بيت العصمة إلى آيات متشابهة، وهم يدعون فقه القرآن والسنة. فليت شعري المحكم يرجع إلى المتشابه أم المتشابه إلى المحكم؟!
و عجيب اینجا است که برخی از آنها این روایات صحیح السند محکم الدلالة ای که از اهل بیت عصمت روایت شده است را به متشابه برمی گردانند، و در عین حال ادعای فقه در قرآن و سنت را دارند! ای کاش می فهمیدم که محکم به متشابه برگردانیده می شود یا متشابه به محکم؟!!

۵- لا سبيل لردّ الروايات الصحيحة؛ لأنّ بعضها محكمة في دلالتها على التحريف والنقص، والآيات السابقة متشابهة والمتشابه يرجع إلى المحكم ليفهم معناه لا العكس، كما أنّ تغيير حرف أو كلمة في آية لا يعد، وما في القراءات السبعة من الاختلاف.

۵ - راهی برای رد کردن روایات صحیح وجود ندارد؛ چرا که برخی از آنها که بر تحریف و وجود نقصان در قرآن دلالت می کنند، بسیار محکم هستند و آیاتی که پیش تر ارایه شد، متشابه می باشند، و این متشابه است که به محکم برگردانیده می شود تا معنایش فهمیده گردد و نه برعکس؛ همان طوری که اگر حرف یا کلمه ای در آیه تغییر کند به حساب نمی آورند و در قرائت های هفت گانه اختلافی وجود دارد.

ومن هنا فإنّ قبول قراءة المعصوم أولى من قبول قراءة غيره، وعلى أقل تقدير فلتقبل قراءته كقراءة غيره، فلا وجه لحصر القراءات بسبعة مع أنّه توجد قراءات مروية غيرها.

بنابراین پذیرفتن قرائت معصوم برتر و بالاتر از پذیرفتن قرائت غیر از آنها می باشد، و حداقل باید این قرائت همانند سایر قرائت ها پذیرفته شود و دلیلی برای محدود کردن قرائت ها به قرائت های هفت گانه وجود ندارد؛ با وجود اینکه قرائت های غیر از آنها نیز روایت شده است.

۶- القرآن الذي بين أيدينا جمع في زمن أبي بكر وعمر، والدال عليه الروايات عن طريق السنة والشريعة، بل إن هذه الحادثة متواترة في التاريخ وكانت هناك عدة مصاحف أحرقها عثمان وجمع الناس على مصحف واحد ([525]).

۶ - قرآنی که امروزه در اختیار ما است در زمان ابوبکر و عمر جمع آوری شده است و روایاتی از اهل سنت و شیعه بر چنین مطلبی دلالت دارند؛ حتی این موضوع، واقعه‌ای است که به تواتر در تاریخ موجود است و اینکه چندین مصحف وجود داشت که عثمان همگی آنها را سوزانید و مردم را بر یک مصحف گرد آورد [526].

أما القرآن الذي جمعه النبي فهو عند علي (ع)، وقد عرضه على القوم ولم يقبلوه وهو عند الإمام الثاني عشر (ع) اليوم، والدال عليه روايات كثيرة وردت عن أهل البيت .

اما قرآنی که پیامبر (ص) جمع کرد نزد علی (ع) بود که او آن را بر قوم عرضه داشت، ولی آنان نپذیرفتند و هم‌اکنون نزد امام دوازدهم (ع) می‌باشد. روایات بسیاری از اهل بیت (علیهم السلام) بر این مطلب دلالت می‌نمایند.

عن سالم بن سلمة، قال: قرأ رجل علي أبي عبد الله (ع) وأنا استمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس، فقال أبو عبد الله (ع): (كف عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم، فإذا قام القائم (ع) قرأ كتاب الله (عز وجل) على حده، وأخرج المصحف الذي كتبه علي (ع)). وقال: (أخرجه علي (ع) إلى الناس حين فرغ منه وكتبه، وقال لهم: هذا كتاب الله (عز وجل) كما أنزله الله على محمد وقد جمعته من اللوحين، فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه، فقال: أما والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً، إنما كان عليّ أن أخبركم حين جمعته لتقرؤوه) ([527]). وفي رواية أخرى عن النبي قبل وفاته أعطى القراطيس التي كتب فيها القرآن لعلي (ع)، وأمر بجمعه وحفظه.

از سالم بن ابی سلمه نقل شده: «کسی خدمت امام صادق (ع) قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می خواندند، شنیدم. امام صادق (ع) به وی فرمود: باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی (ع) نوشت بیرون خواهد آورد». سپس فرمود: «علی (ع) قرآن را برای مردم بیرون آورد پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود- و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد (ص) نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی (ع) فرمود: به خدا سوگند دیگر بعد از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید» [528]. در روایتی دیگر از پیامبر (ص) پیش از وفاتش روایت شده است که ورقه‌هایی که قرآن را در آن نوشته بود را به علی (ع) بخشید و او را به جمع‌آوری و حفظ آنها دستور فرمود.

أما الإدعاء بأنّ القرآن الذي بين أيدينا جمع في زمن النبي فهي دعوى جزافية لا دليل عليها، بل مردودة بما قدمت.
اما این ادعا که قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است، همان قرآنی است که در زمان پیامبر (ص) جمع‌آوری شده است، ادعایی است گزاف و بیهوده که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد و حتی طبق آنچه پیش‌تر ارایه گردید، مردود می‌باشد.

۷- إن إثبات النبوة لمحمد بأخلاقه وأمانته وصدقته وسيرته قبل بعثته ومعجزات كثيرة القرآن أحدها. وقد نقل الكثير منها بشكل متواتر من جيل إلى جيل، وفي كتب التاريخ.

۷ - اثبات نبوت حضرت محمد (ص) با اخلاق، امانت داری، راستگویی و سیره و رفتارش پیش از بعثتش و معجزات بسیاری که یکی از آنها قرآن است، صورت می پذیرد. بسیاری از این معجزات به تواتر سینه به سینه و در کتب تاریخ نقل شده است.

ومنها ما كان في ليلة ميلاده كانشقاق إيوان كسرى، وهدم أربعة عشر شرفة من شرفاته، وخمود نيران فارس ولم تخمد قبل ذلك بألف عام، وغور بحيرة ساوة، وفيض وادي السماوة، وتهافت النجوم على الشياطين بالرجوم، ومنعها من السمع [529].

از جمله‌ی آنها می‌توان به شکافته شدن ایوان کسری، ویران شدن چهارده گنگره از گنگره‌هایش، و خاموش شدن آتشکده‌ی فارس که بیش هزار سال خاموش نشده بود، شور شدن دریای ساوه، فوران صحرای سماوه، حمله بردن ستارگان بر شیاطین با شهاب‌ها و منع کردن آنها از دزدیده گوش کردن آنها، اشاره نمود [530].

ومنها: المقرونة بدعوى النبوة والتحدّي، كانشقاق القمر، وانشقاق الشجر، وحنين الجذع، وتسبيح الحصى بيده، ونبع الماء من أنامله، ونطق الجمادات والحيوانات لأجله، وتسليم الغزال عليه، ونطق اللحم المسموم بين يديه، وكلام ذئب الفلاة لأجله، ودر شاة أم مُعبد، وبرق الصخرة يوم الخندق، وأكل الخلق الكثير من الطعام القليل [531].

از جمله‌ی مواردی که مقارن با ادعای نبوت و تحدّی بود عبارتند از: شکافتن ماه، گرنش درختان، تسبیح گفتن سنگ‌ریزه‌ها در دست ایشان، جاری شدن آب از انگشتان دستش، به سخن درآمدن جمادات و حیوانات به خاطر او، تسلیم

شدن آهو در برابر او، به سخن آمدن گوشت مسموم در پیشگاهش، به حرف آمدن گرگ بیابان به خاطر ایشان، شیر دادن گوسفند امّ معبد، برق زدن سنگ در روز خندق، و خوردن مردم بسیار با غذای اندک [532].

كما أنّ القرآن الذي بين أيدينا عند القائلين بالتحريف هو قرآن من عند الله ولكنّه ليس جميعه، وبهذا يبقى على إعجازه، ويعتمد عليه في العقائد والأحكام وغيرها، مع أنّ إعجاز القرآن مختلف فيه أصلاً كونه البلاغة أو الأسلوب أم الحكم والمواعظ أو الأخبار بالمغيبات أو سلامته من التناقض أو التشريع العادل؟

کسانی که به تحریف شدن قرآن معتقد می باشند چنین اعتقاد دارند که قرآنی که هم اکنون وجود دارد از جانب خداوند متعال است، اما تمام آن نیست، و به همین جهت بر اعجاز خود باقی است و می توان در عقاید، احکام و سایر موارد به آن اعتماد نمود؛ با اینکه در اصل چگونگی معجزه بودن قرآن اختلاف وجود دارد؛ اینکه بلاغتش می باشد، یا در اسلوب یا در حکمت و موعظه ها یا اخبار غیبی یا سالم بودن آن از تناقض گویی و یا تشریع آن در عدالت؟

وربما يقال: جميع هذه الأمور هي إعجاز القرآن. وربما قيل: إنّ إعجازه نفسي باطني.

شاید گفته شود تمام این موارد، اعجاز قرآن می باشد، و چه بسا گفته شود اعجاز قرآن نفسانی و باطنی است

ويؤيده قوله تعالى: (وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا) [533]، ويؤيده طمأنينة نفس المؤمن عند قراءته، ويؤيده أنّه شفاء للصدور، ويؤيده إنّ بعض آياته إذا قرأت لها تأثير على الموجودات الملكوتية واللطيفة كالجن، بل المادية كجسم الإنسان.

و این گفتار حق تعالی آن را تائید می کند: (و اگر قرآنی بود که کوه ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن

نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است) [534]. آرامش درونی مؤمن هنگام خواندن قرآن این موضوع را تأیید می‌کند؛ اینکه قرآن شفای سینه‌ها است و همچنین اینکه اگر بعضی از آیات آن خوانده شوند بر موجودات ملکوتی و لطیف، همانند جن، و حتی موجود مادی همانند جسم انسان، تأثیر می‌گذارد، این نظر را تأیید می‌نماید.

ورد عن المعصومين ما معناه: (إِنَّ الْفَاتِحَةَ إِذَا قُرِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً عَلَى مَيِّتٍ فَلَا تَتَعَجَّبُوا إِذَا قَامَ حَيًّا) [535]، (أَوْ كُلَّمَّ بِهِ الْمَوْتَى).
از معصومین (علیهم السلام) به این مضمون روایت شده است که: «اگر سوره‌ی فاتحه هفتاد بار بر مرده‌ای خوانده شود، اگر زنده شد تعجب نکنید» [536]؛ و (مردگان با آن به سخن درآیند).

وربما لن يظهر هذا الإعجاز بشكل واضح للجميع إلا في زمن ظهور القائم (ع)؛ حيث ورد أن أصحابه يسرون على الماء [537]، بل لو تدبرنا التحدي في القرآن لوجدناه شاملاً للجميع لأهل العربية وغيرهم، وللإنس والجن: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) [538]. فلو كان الإعجاز في تركيب الألفاظ أي بالبلاغة أو الأسلوب أو غيرها، لكان التحدي لغير أهل العربية لا معنى له مع أن الآية تشملهم، فإذا كان الأمر كذلك أي إن إعجاز القرآن باطني نفسي كان بقاء آية واحدة من القرآن كافياً لبقاء إعجازه، بل جزء من آية كافٍ، مثل: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) [539]، أو (بسم الله الرحمن الرحيم)، بل الباء في البسمة كافية لإثبات إعجازه.

چه بسا این اعجاز به شکلی واضح برای همگان آشکار نگردد، مگر در زمان ظهور قائم (ع)؛ آنجا که روایت شده است یارانش بر روی آب حرکت می‌کنند [540] و اگر در تحدی و مبارزه طلبی قرآن نیک بنگریم، خواهیم دید که شامل همگان می‌باشد؛ چه عرب و چه غیر عرب، انسان و جن: (بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند

برخی یاری‌گر برخی دیگر باشند) [541]. اگر اعجاز در ترکیب الفاظ، یا بلاغت، یا اسلوب و یا موارد دیگر باشد تحدی برای مردم غیر عرب با توجه به اینکه آیه آنها را هم شامل می‌شود. معنایی نداشت. اگر موضوع اینچنین باشد، یعنی اعجاز قرآن باطنی و نفسانی باشد، باقی ماندن یک آیه از قرآن برای برقرار بودن اعجازش کافی می‌باشد و حتی قسمتی از یک آیه؛ مانند: (الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست) [542] یا «بسم الله الرحمن الرحيم» و یا حتی «ب» در بسمله برای اثبات معجزه بودنش کفایت می‌نمود.

روي أنّ أمير المؤمنين (ع) تكلم في أسرار الباء في البسمة ليلة كاملة [543].

روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) درباره‌ی اسرار «باء» در بسمله یک شب کامل سخن گفت [544].

وقال تعالى: (وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) [545].

حق تعالی می‌فرماید: (و مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند کسانی را می‌یابی که می‌گویند: ما نصرانی هستیم؛ زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبانی هستند که تکبر نمی‌ورزند * چون آنچه را که بر پیامبر نازل کرده‌ایم بشنوند، از آنچه از حق شناخته‌اند چشمانشان اشک‌بار می‌شود. می‌گویند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را نیز در زمره‌ی شاهدان بنویس) [546].

فلا تتوهم أنّ سبب إيمان هؤلاء العلماء الربانيين القسيسين والرهبان هو: البلاغة أو الأسلوب، بل الحقائق التي وراء تلك الألفاظ، والتي جعلت أعينهم تفيض من الدمع. وهؤلاء وأمثالهم هم الحجة في كشف إعجاز القرآن لبني آدم، لا من أقتصر علمه على القشور والألفاظ فقط.

چنین میندارید که علت ایمان آوردن این علمای کیش و راهبان ربانی، بلاغت یا اسلوب قرآن بوده است؛ بلکه حقایق بود که وراى این الفاظ نهفته است که باعث شد چشم‌های آنان پر از اشک شود. این افراد و امثال آنها دلیلی بر آشکار شدن اعجاز قرآن برای بنی آدم هستند؛ نه آن کسی که علمش را فقط بر پوسته‌ها و الفاظ محدود کرده است.

قال تعالى: (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) [547].

حق تعالی می‌فرماید: (و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد، و تو نمی‌توانی شنوا کننده‌ی آن کسانی باشی که در گور فرو رفته‌اند) [548].

فمن كشف معجزة موسى (ع) لبني آدم؟! إنهم السحرة عندما عرفوا أنها ليست بوهم، بل حقيقة من رب العالمين فلم يستكبروا وخرروا ساجدين.
چه کسی معجزه‌ی موسی (ع) را برای بنی آدم آشکار نمود؟! آنها همان ساحران و جادوگرانی بودند که وقتی دانستند آن معجزه، توهم و خیال نبوده، بلکه حقیقتی از جانب پروردگار جهانیان بوده است، تکبر نورزیدند و به سجده درافتادند.

والخلاصة: إنّ القول بالتحريف لا يعدو القول بالنقصان أو بتغيير بعض الكلمات اعتماداً على الروايات التي وردت عن المعصومين وعن بعض الصحابة. وكلاهما - أي النقصان وتغيير بعض الكلمات - لا يقدر بكون الذي بين أيدينا قرآناً، حيث إنّ

القول بالنقصان يعني أن الذي بين أيدينا بعض القرآن، فلا إشكال في أنه من الله سبحانه.

خلاصه: بحث و گفت‌وگو درباره‌ی تحریف، از وجود نقصان و یا تغییر برخی از کلمات آن هم با توجه به روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) و برخی صحابه وارد شده است، فراتر نمی‌رود. هر دوی این موارد وجود نقصان یا تغییر برخی کلمات- در اعتبار قرآنی که هم‌اکنون در اختیار ما است خللی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که معتقد بودن به وجود نقصان یعنی قرآنی که در اختیار ما است، قسمتی از قرآن است و اشکالی در اینکه از سوی خداوند سبحان است، وارد نمی‌کند.

أمّا القول بتغيير بعض الكلمات مثل : (أمة ب أئمة)، و (اجعلنا ب اجعل لنا)، و (طلح ب طلع)، فهو شبيه بالقول بالقراءات السبعة أو العشر التي لاقت القبول من جميع المسلمين اليوم، وهم لا يخطئون من يقرأ بأي منها مع اختلاف بعض الكلمات من قراءة إلى أخرى، سواء باللفظ أو بالمعنى.

اما صحبت در خصوص تغییر برخی از کلمات همانند «امة» به جای «ائمة» و «اجعلنا» به جای «اجعل لنا» و «طلح» به «طلع»، شبیه به پایبند بودن به قرائت‌های هفت‌گانه و یا ده‌گانه‌ای است که مورد قبول همه‌ی مسلمانان امروزی است، و هر کسی که به یکی از این قرائت‌ها بخواند را با اینکه برخی کلمات در یک قرائت نسبت به دیگری متفاوت می‌باشد، چه در لفظ و چه در معنی- خطا محسوب نمی‌کنند.

هذا والحمد لله الذي رزقنا ذكره ومنّ علينا بكتابه الكريم وقرآنه العظيم، والحمد لله وحده.

حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که ذکرش را روزی ما فرمود و با کتاب کریم و قرآن عظیم بر ما منت نهاد. والحمد لله وحده.



راجع : مسند أحمد: ج 1 ص 47، 55، وج 6 ص 67، صحيح البخاري: ج 8 ص 113، 26، 25، صحيح مسلم: ج 5

ص 116، سنن ابن ماجه: ج 2 ص 853، سنن أبي داود: ج 2 ص 343، عمدة القاري للعيني: ج 24 ص 247، البرهان للزركشي: ج 2 ص 36، الإتيقان في علوم القرآن للسيوطي: ج 2 ص 69، سنن الدارمي: ج 1 ص 318، ومن مصادر الشيعة راجع : الكافي: ج 2 ص 634، مختصر البصائر: ص 275، 213، غيبة النعماني: ص 333، دلائل الإمامة: ص 106، المسائل السروية : ص 79، بحار الأنوار: ج 23 ص 200، وغيرها.

[488] - می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید: مسند احمد: ج 1 ص 47 و 55، وج 6 ص 67 : صحيح بخاری: ج 8 ص 113، 26 و 25 ؛ صحيح مسلم: ج 5 ص 116 ؛ سنن ابن ماجه: ج 2 ص 853 ؛ سنن ابی داوود: ج 2 ص 343 ؛ عمدة القاري عینی: ج 24 ص 247 ؛ برهان زركشی: ج 2 ص 36 ؛ الإتيقان في علوم القرآن - سيوطی: ج 2 ص 69 ؛ سنن دارمی: ج 1 ص 318؛ و از منابع شیعه: کافی: ج 2 ص 634 ؛ مختصر بصائر: ص 213 و 275 ؛ غیبت نعمانی: ص 333 ؛ دلائل الإمامه: ص 106 ؛ المسائل السروية: ص 79 ؛ بحار الانوار: ج 23 ص 200، و سایر منابع..

[489] - الحجر : 9.

[490] - حجر: 9.

[491] - فصلت : 42.

[492] - فصلت: 42.

[493] - روی أحمد بن خالد البرقي: عن أيوب بن الحر قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: (كل شيء مردود إلى كتاب الله والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف)، وعن كليب بن معاوية الأسدي، عن أبي عبد الله (ع) قال: (ما أتاكم عنا من حديث لا يصدقه كتاب الله فهو باطل)، وعن ابن أبي عمير، عن الهشاميين جميعاً وغيرهما، قال: خطب النبي فقال: (أيها الناس ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته، وما جاءكم يخالف القرآن فلم أقله)، وعن أيوب، عن أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله : (إذا حدثتم عني بالحديث فأنحلوني أهناً وأسهله و أرشده فإن وافق كتاب الله فأنا قلته، وان لم يوافق كتاب الله فلم أقله) المحاسن لأحمد بن محمد بن خالد البرقي: ج 1 ص 220.

[494] - احمد ابن خالد روایت کرد: از ایوب بن حر: از ابا عبد الله (ع) شنیدم که می‌فرماید: «همه چیز به کتاب خدا و سنت بازگردانیده می‌شود، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق و هم‌خوان نباشد، بیهوده و باطل است» و از کلب بن معاویه اسدی از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که فرمود: «هر حدیثی که از ما به شما رسیده و کتاب خدا تصدیقش نمی‌کند، باطل است» و از ابو بصیر از از جمعی هاشمیان و کسان دیگر روایت شده است: پیامبر (ص) خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم! آنچه از من به شما برسد که موافق با کتاب خدا باشد، من گفته‌ام و آنچه مخالف قرآن به شما رسد، من نگفته‌ام» و از ایوب از ابو عبد الله (ع) روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «اگر از من برایتان حدیث روایت شد، گواراترین، آسان‌ترین و کامل‌ترین را به من نسبت دهید، اگر موافق با کتاب خدا بود من گفته‌ام و اگر موافق با کتاب خدا نبود، من نگفته‌ام». محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی: ج 1 ص 220.

[495] - مسند أحمد: ج 1 ص 7، سنن ابن ماجه: ج 1 ص 49، فضائل الصحابة: ص 46 وفيه: رطباً بدل غضاً. المستدرک للحاکم: ج 2 ص 227، السنن الكبرى: ج 1 ص 452، مجمع الزوائد: ج 9 ص 287، وغيرها.

[496] - مسند احمد: جلد 1 صفحه 7 ؛ سنن ابن ماجه: جلد 1 صفحه 49 ؛ مستدرک حاکم: ج 2 ص 227 ؛ سنن کبری: ج 1 ص 452 ؛ مجمع الزوايد: ج 9 ص 287 و ساير منابع.

[497] - مسند أحمد: ج 6 ص 414، فتح الباري: ج 9 ص 44، تاريخ دمشق: ج 33 ص 138، سير أعلام النبلاء: ج 1 ص 486.

ومسألة تعريض ابن مسعود بالقراءة المعتمدة في جمع القران رويت حتى في صحيح البخاري: عن شقيق بن سلمة قال: (خطبنا عبد الله بن مسعود فقال: والله لقد أخذت من في رسول الله صلى الله عليه وسلم بضعا وسبعين سورة، والله لقد علم أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم أني من أعلمهم بكتاب الله وما أنا بخيرهم، قال شقيق: فجلست في الحلق اسمع ما يقولون فما سمعت راداً يقول غير ذلك) صحيح البخاري: ج 6 ص 102 باب القراء ...

[498] - مسند احمد: جلد 6 ص 414 ؛ فتح الباري: ج 9 ص 44 ؛ تاريخ دمشق: ج 33 ص 138 ؛ سير أعلام النبلاء: ج 1 ص 486.

مسأله‌ی به کنایه سخن گفتن ابن مسعود به قرائت قابل اعتماد در جمع قاریان، حتی در صحیح بخاری نیز روایت شده است: شقیق بن سلمه می‌گوید: «عبد الله بن مسعود ما را مخاطب قرار داد و گفت: به خدا سوگند از دهان رسول خدا (ص) هفتاد و اندی سوره شنیدم. به خدا سوگند اصحاب رسول خدا (ص) می‌دانند که من یکی از عالمان‌شان به کتاب خدا هستم و از نیکان آنها می‌باشم». شقیق گفت: «من در آن گروه نشستم و گوش فرا دادم که چه می‌گویند. نشنیدم کسی چیزی خلاف سخن او بگوید». صحیح بخاری: ج 6 ص 102 باب قاریان.....

[499] - مسند أبي داوود الطيالسي: ص 54، تفسير ابن كثير: ج 1 ص 433، الطبقات الكبرى: ج 2 ص 342.

[500] - مسند ابو داوود طيالسي: ص 54 ؛ صحيح بخاری: ج 1 ص 433 ؛ طبقات كبرى: ج 2 ص 342.

[501] - أخرج البخاري ومسلم بإسنادهما: عن ابن عباس، قال: خطب عمر بن الخطاب خطبته بعد مرجعه من آخر حجة حجها، قال فيها: إنَّ الله بعث محمداً بالحق وانزل عليه الكتاب فكان مما انزل عليه الله آية الرجم، فقرأنها وعقلناها ووعيناها، فلذا رجم رسول الله ورجمنا بعده . فأخشي إن طال بالناس الزمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك فريضة انزلها الله. مسند أحمد: ج 1 ص 55، صحيح البخاري: ج 8 ص 25، صحيح مسلم: ج 5 ص 116، سنن ابن ماجه: ج 2 ص 853، سنن أبي داوود: ج 2 ص 343، وغيرها.

وأخرج الصنعاني في المصنف: عن ابن عباس، قال: أمر عمر بن الخطاب منادياً، فنادى: أن الصلاة جامعة ثم صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أيها الناس لا تجزعن من آية الرجم فإنها آية نزلت في كتاب الله وقرأنها، ولكنها ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد... المصنف: ج 7 ص 33، كنز العمال: ج 5 ص 431، الدر المنثور: ج 5 ص 179.

وروى البخاري: عن عمر قال: (لولا أن يقول الناس إن عمر زاد في كتاب الله لكتبت آية الرجم بيدي) صحيح البخاري: ج 8 ص 113، عمدة القاري للعيني: ج 24 ص 247. وهذا يعني أن عمر يقول بنقص القرآن، لعدم وجود آية الرجم فيه، ولا يقال كلامه كان في نسخ التلاوة؛ لأنه يريد أن يكتبها ولكن يخاف من قول الناس. ولذا قال الزركشي في كتابه البرهان أن ظاهر قوله: (لولا أن يقول الناس... الخ، إن كتابتها جائزة، وإنما منعه قول الناس، والجائز في نفسه قد يقوم من خارج ما يمنعه فإذا كانت جائزة لزم أن تكون ثابتة؛ لأن هذا شأن المكتوب) البرهان للزركشي: ج 2 ص 36، الإتيقان في علوم القرآن للسيوطي:

ج 2 ص 69. وروی أحمد و البخاری: عن عمر، قال: إنا كنا نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله: (إن لا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم أن ترغبوا عن آبائكم. أو أن كفرأ بكم أن ترغبوا عن آبائكم ..) مسند أحمد: ج 1 ص 47، صحيح البخاری: ج 8 ص 26. وهذا معناه أن عمر يقول بنقص آيات القرآن التي أنزلت على الحبيب محمد.

وفي صحيح مسلم: ج 3 ص 100، باب تخوف ما يخرج من زهرة الدنيا: ... عن سويد بن سعيد، حدثنا علي بن مسهر، عن داود، عن أبي حرب بن أبي الأسود، عن أبيه، قال: (بعث أبو موسى الأشعري إلى قراء أهل البصرة فدخل عليه ثلاثمائة رجل قد قرأوا القرآن، فقال: أنتم خيار أهل البصرة وقرأوهم فاتلوهم ولا يطولن عليكم الأمد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلكم، وإنا كنا نقرأ سورة كنا نشبهها في الطول والشدة براءة فأنسيتها غير أني قد حفظت منها، لو كان لابن آدم واديان من مال لا بتغي واديان ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، وكنا نقرأ سورة كنا نشبهها بإحدى المسبحات فأنسيتها غير أني حفظت منها، يا أيها الذين آمنوا لم تقولون مالا تقولون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة).

صحيح مسلم: ج 2 ص 112، باب الدليل لمن قال الصلاة الوسطى هي صلاة العصر: عن زيد بن أسلم، عن القعقاع، بن حكيم، عن أبي يونس مولى عائشة، أنه قال: (أمرتني عائشة أن اكتب لها مصحفاً، وقالت: إذا بلغت هذه الآية فأذني حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى، فلما بلغت أذنتها فأملت عليّ: حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وصلاة العصر وقوموا لله قانتين، قالت عائشة: سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم).

وفي صحيح ابن حبان: ج 10 ص 273، والمستدرک للحاكم النيسابوري: ج 2 ص 415: (... عن أبي بن كعب رضي الله عنه، قال: كانت سورة الأحزاب توازي سورة البقرة وكان فيها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة) قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

وفي صحيح ابن حبان: ج 10 ص 274، عن زر بن حبیش، قال: (لقيت أبي بن كعب فقلت له: إن بن مسعود كان يحك المعوذتين من المصحف ويقول إنهما ليستا من القرآن فلا تجعلوا فيه ما ليس منه، قال: أبي قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال لنا: فنحن نقول كم تعدون سورة الأحزاب من آية؟ قال: قلت: ثلاثاً وسبعين، قال أبي: والذي يحلف به إن كانت لتعدل سورة البقرة ولقد قرأنا فيها آية الرجم الشيخ والشيخة فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزيز حكيم).

وفي مجمع الزوائد للهيثمی: ج 7 ص 28، سورة براءة: عن حذيفة قال: (التي تسمون سورة التوبة هي سورة العذاب وما يقرؤون منها مما كنا نقرأ إلا ربعا) رواه الطبرانی في الأوسط ورجاله ثقات.

وفي المستدرک للحاكم النيسابوري: ج 2 ص 330 - 331، عن حذيفة رضي الله عنه، قال: (ما تقرؤون ربعا يعني براءة وإنكم تسمونها سورة التوبة وهي سورة العذاب) هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. وغير ذلك أحاديث كثيرة يضيق المقام عن استقصائها.

[502] - بخاری و مسلم با سندھایشان از ابن عباس نقل کرده اند: پس از بازگشتن عمر بن خطاب از آخرین حجی که به جا آورد، خطبه ای خواند و در آن گفت: «خداوند محمد (ص) را به حق مبعوث گرداند و بر او کتاب را نازل نمود و از جمله ای آنچه بر او نازل نمود آیه ی رجم (سنگسار) می باشد؛ آن را خواندیم و تدبیر کردیم و نصب العیل خود نمودیم. از این رو، رسول خدا (ص) رجم نمود و ما نیز پس از او چنین کردیم. از این می ترسم که زمان بر مردم طولانی گردد و کسی بگوید: به خدا سوگند ما آیه ی رجم را در کتاب خدا نیافتیم؛ و با ترک گفتن واجبی که خداوند نازل فرموده است، گمراه شوند». مسند احمد: ج 1 ص 55؛ صحيح بخاری: ج 8 ص 25؛ صحيح مسلم: ج 5 ص 116؛ سنن ابن ماجه: ج 2 ص 853؛ سنن ابی داوود: ج 2 ص 343، و سایر منابع.

صنعتی در مصنف به نقل از ابن عباس می‌گوید: عمر منادی را امر نمود؛ پس ندا درداد: وقت نماز جماعت است. سپس از منبر بالا رفت، خدا را حمد گفت و او را ستایش نمود. سپس گفت: «ای مردم! از آیه‌ی رجم شکوه نکنید چرا که آیه‌ای است که در کتاب خدا نازل شد و ما آن را خواندیم؛ اما بسیاری از مطالب در قرآن به همراه رفتن محمد، رفتند...». مصنف: ج 7 ص 33؛ کنز العمال: ج 5 ص 431؛ در المنثور: ج 5 ص 179.

بخاری از عمر نقل می‌کند: «اگر مردم نمی‌گفتند عمر به کتاب خدا (چیزی) اضافه کرد، آیه‌ی رجم را با دستانم می‌نوشتم». صحیح بخاری: ج 8 ص 113 و عمدة القاری عینی: ج 24 ص 247؛ و این، یعنی عمر به ناقص بودن قرآن اعتراف می‌نماید چرا که آیه‌ی رجم در آن نیست، و نمی‌توان گفت که کلام او در خصوص نسخ تلاوت می‌باشد؛ چرا که او می‌خواست شخصاً آن را با بنویسد ولی از حرف مردم هراس داشت! به همین جهت زرکشی در کتابش «برهان» گفته است که براساس ظاهر سخن او «اگر اینگونه نبود که مردم بگویند... نوشتنش جایز می‌باشد و فقط سخن مردم او را از این کار باز داشته است. پس از نظر او جایز بود و آنچه مانعش شد در خارج از او بود. جایز بودن، لزوم ثابت شدن را به دنبال دارد؛ یعنی این همان شأن و جایگاه نوشته شده می‌باشد». برهان زرکشی: ج 2 ص 36، اتقان در علوم قرآن سیوطی: ج 2 ص 69. همچنین احمد و بخاری از عمر نقل می‌کنند: یکی از آیاتی که در قرآن می‌خواندیم این آیه بود: «ان لاترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آباءکم او ان کفراً بکم ان ترغبوا عن آباءکم...» (مبادا از پدران خود روی بگردانید، زیرا این کفر است که از پدران خود روی بگردانید...». مسند احمد: ج 1 ص 47؛ صحیح بخاری: ج 8 ص 26.

و این، یعنی عمر به ناقص بودن آیات قرآنی که بر حبیب حضرت محمد (ص) نازل شده است، معتقد بود.

در صحیح مسلم ج 3 ص 100 باب «تخوف ما یخرج من زهرة الدنيا...» از سوید بن سعید روایت می‌کند: علی بن مسهر، از داوود، از ابی حرب بن ابی اسود، از پدرش برای ما روایت کرد: «ابوموسی اشعری به سمت قاریان بصره فرستاده شد. او قاریان بصره را که حدود سیصد مرد بودند گرد آورد و به آنان گفت: شما برگزیدگان و قاریان اهل بصره هستید. قرآن را تلاوت کنید. مبادا زمان بر شما به درازا کشد و قلب‌هایتان را قساوت فراگیرد، همان‌طور که قلب‌های کسانی که پیش از شما بودند را قساوت فراگرفت. ما همواره سوره‌ای را که در طولانی بودن و شدت داشتن به سوره‌ی برائت شبیه می‌دانستیم قرائت می‌کردیم ولی شما آن را به فراموشی سپردید، و تنها از آن سوره این آیه را به یاد داریم: «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ ابن آدم الا تراب» (اگر آدمی را دو دشت پر از مال بود، در پی دشت سوم می‌رفت؛ و درون آدمی را تنها خاک پُر می‌کند). ما سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که آن را شبیه یکی از مسبحات می‌دانستیم و شما آن را فراموش کرده‌اید، و تنها از آن سوره این آیه را به خاطر داریم: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة» (ای ایمان‌آوردگان! چرا آنچه را که به کار نمی‌بندید بر زبان می‌آورید تا بر گردن‌تان گواهی نوشته شود و به روز قیامت درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار گیرید).

و صحیح مسلم ج 2 ص 112 باب «دلیل کسی که بگوید نماز وسط همان نماز عصر است»: از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابو یونس غلام عایشه، روایت می‌کند: «عایشه مرا امر کرد مصحفی برایش بنویسم و گفت: اگر به این آیه رسیدی «نمازها و نماز میانه را پاس بدارید» مرا خبر ده. وقتی به آن آیه رسیدم، آگاهش نمودم و او به من چنین املا کرد: «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلاة العصر و قوموا لله قانتین». عایشه ادامه داد: من اینگونه از رسول خدا (ص) شنیدم...» و در صحیح ابن حبان: ج 10 ص 274 و مستدرک حاکم نیشابوری: ج 2 ص 412 آمده است:.... از ابی بن کعب رض روایت شده است: «سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی بقره بود و «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضیا من اللذة» (اگر

پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند) در آن بود». حاکم می‌گوید: سند این حدیث صحیح صحیح است؛ و آن را حذف نکرده است.

و در صحیح ابن حیان: ج 10 ص 274 از زر بن حبیش روایت شده است: «ابی کعب را دیدم و به او گفتم: ابن مسعود معوذتین را از مصحف‌ها پاک می‌نمود و می‌گفت اینها از قرآن نیست؛ پس آنچه را که از آن نیست در آن جا ندهید. گفت: چنین از رسول خدا (ص) به ابی گفته شد. پس به ما گفت: ما می‌گوییم سوره‌ی احزاب را بر چند آیه می‌خوانید؟ گفت: گفتم: هفتاد و سه. ابی گفت: به آن کس سوگند که شایسته‌ی سوگند خوردن است، این سوره معادل سوره‌ی بقره است و در آن آیه‌ی «الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة بما قضا من اللذة نکالاً من الله و الله عزیز حکیم» (اگر پیرمرد و پیرزن زنا کردند، حتماً سنگسارشان کنید چرا که این دو (به حرام) لذت برده‌اند، عبرتی است از سوی خداوند که خداوند عزتمند حکیم است) در آن بود».

در مجمع الزوائد هیشمی: ج 7 ص 28، سوره‌ی برائت: از حذیفه روایت شده است: «آنچه سوره‌ی توبه می‌نامیدش، سوره‌ی عذاب است و آنچه شما از آن قرائت می‌کنید، یک چهارم آن چیزی است که ما می‌خواندیم». این حدیث را طبرانی در اوسط روایت کرده و رجالش ثقه (مورد اعتماد) هستند.

در مستدرک حاکم نیشابوری: ج 2 ص 330 و 331 از حذیفه رض نقل شده است: «آنچه شما از آن یعنی از سوره‌ی برائت می‌خوانید، یک چهارم آن است و شما آن را سوره‌ی توبه می‌خوانید در حالی که نامش سوره‌ی عذاب است». سند این حدیث صحیح است؛ و آن را حذف نموده است.

احادیث فراوانی در این زمینه وجود دارد که در این بحث نمی‌گنجد.

[503] - روی الصفار في بصائر الدرجات: عن سالم بن أبي سلمة، قال: قرأ رجل على أبي عبد الله (ع) وأنا اسمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرأها الناس، فقال أبو عبد الله (ع): (مه مه، كف عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم، فإذا قام فقرأ كتاب الله على حده وأخرج المصحف الذي كتبه علي (ع)، وقال: أخرجه علي (ع) إلى الناس حيث فرغ منه وكتبه، فقال لهم: هذا كتاب الله كما أنزل الله على محمد، وقد جمعته بين اللوحين، قالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن لا حاجة لنا فيه، قال: أمّا والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً إنما كان عليّ أن أخبركم به حين جمعته لتقرؤه) بصائر الدرجات: ص 213، مستدرک الوسائل: ج 4 ص 226، بحار الأنوار: ج 89 ص 88.

[504] - صفار در بصائر الدرجات از سالم بن ابی سلمه روایت می‌کند: کسی خدمت امام صادق (ع) قرآن تلاوت نمود و من حروفی از قرآن را برخلاف آنچه عموم مردم می‌خواندند، شنیدم. امام صادق (ع) به وی فرمود: «باز ایست! باز ایست! از این قرائت دست بردار. آن گونه بخوان که مردم قرائت می‌کنند تا آنکه قائم بیاید. وقتی او قیام کند کتاب را به صورت واقعی اش خواهد خواند و مصحفی را که امام علی (ع) نوشت بیرون خواهد آورد. سپس فرمود: علی (ع) قرآن را برای مردم بیرون آورد پس از آنکه از آن فارغ شد و آن را کتابت فرمود. و به مردم فرمود: این کتاب خدا است آن گونه که خداوند بر محمد ص نازل فرمود و من آن را بین دو جلد جمع کرده‌ام. گفتند: ما مصحفی داریم که جامع قرآن است؛ ما به آن (مصحف تو) نیاز نداریم. حضرت علی (ع) فرمود: به خدا سوگند دیگر پس از امروز هیچ گاه آن را نخواهید دید. وظیفه‌ی من آن بود که وقتی قرآن را به طور کامل جمع کردم، به شما خبر دهم تا آن را بخوانید». بصائر الدرجات: ص 213؛ مستدرک الوسائل: ج 4 ص 226؛ بحار الانوار: ج 89 ص 88.

[505] - جاءت هذه الكلمة في بعض نسخ المسائل السرورية.

[506] - این کلمه در برخی نسخه‌های مسایل سروریه آمده است.

[507] - کذا جاء في المسائل السرورية: ص 79، وفي بحار الأنوار: ج 89 ص 47، وفي تفسير العياشي: ج 1 ص 13، عن داود بن فرقد عن أخبره، عن أبي عبد الله (ع)، قال: (لو قد قرء القرآن كما أنزل لألفيتنا فيه مسمين - ثم ذكر بعده حديثاً فقال: وقال سعيد بن الحسين الكندي عن أبي جعفر (ع) بعد مسمين: (كما سمى من قبلنا) وعنه: بحار الأنوار: ج 89 ص 55.

[508] - به این صورت در مسایل سرویه ص 79 آمده است، و در بحار الانوار: ج 89 ص 47 و تفسیر عیاشی: ج 1 ص 13 از داوود بن فرقد از کسی که به او خبر داد از ابا عبد الله (ع) روایت می کند که فرمود: «اگر قرآن آن گونه که نازل شده است خوانده شود ما را در آن به اسم می یابند» - سپس حدیثی ذکر می کند و می گوید: سعید بن حسن کندی از ابا جعفر پس از «به اسم» روایت می کند که فرمود: «همان طور که پیشینیان ما در آن نام برده شده اند» و بحار الانوار: ج 89 ص 55.

[509] - کذا في المسائل السرورية: ص 79، وفي تفسير العياشي: ج 1 ص 9: عن أبي الجارود، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (نزل القرآن على أربعة أرباع ربع فينا، وربع في عدونا، وربع في فرايض وأحكام، وربع سنن وأمثال، ولنا كرائم القرآن)، ورواه فرات ابن إبراهيم، عن الأصبغ بن نباته، عن أمير المؤمنين علي (ع) بهذا اللفظ: (القرآن أربعة أرباع، ربع فينا وربع في عدونا، وربع فرائض وأحكام، وربع حلال وحرام، ولنا كرائم القرآن) تفسير فرات الكوفي: ص 46، كما ورواه القاضي النعمان المغربي عن أمير المؤمنين (ع) بهذا اللفظ: (نزل القرآن أرباعاً، ربعاً فينا، وربعاً في عدونا، وربعاً سيرة وأمثال، وربعاً فرائض وأحكام، لنا عزائم القرآن) شرح الأخبار: ج 3 ص 11.

[510] - در مسایل سروریه: ص 79 اینچنین روایت شده است. در تفسیر عیاشی: ج 1 ص 9: از ابو جارود: شنیدم ابا جعفر (ع) می فرماید: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمنان ما، یک چهارم داستان ها و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می باشد، و کرامت های قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». فرات ابراهیم از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین (ع) با این لفظ روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمنان ما، یک چهارم آن واجبات و احکام می باشد، یک چهارم آن درباره ی حلال و حرام است، و کرامت های قرآن مخصوص ما است» تفسیر فرات کوفی: ص 46. قاضی نعمان مغربی از امیر المؤمنین (ع) با چنین لفظی روایت کرده است: «قرآن بر چهار قسمت نازل شد؛ یک چهارم آن درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمنان ما، یک چهارم سیره و امثال، و یک چهارم آن واجبات و احکام می باشد، و عزایم قرآن به ما اهل بیت تعلق دارد». شرح الاخبار: ج 3 ص 11.

[511] - بحار الأنوار: ج 89 ص 74.

[512] - بحار الانوار: ج 89 ص 74.

[513] - مسند أحمد: ج 1 ص 7، سنن ابن ماجه: ج 1 ص 49، فضائل الصحابة: ص 46، وفيه: رطباً بدل غضاً. مستدرک الحاكم: ج 2 ص 227، السنن الكبرى: ج 1 ص 452، مجمع الزوائد: ج 9 ص 287، وغيرها.

[514] - مسند احمد: ج 1 ص 7 ؛ سنن ابن ماجه: ج 1 ص 49 ؛ فضائل صحابه: ص 46 ؛ مستدرک حاکم: ج 2 ص 227 ؛ سنن کبری: ج 1 ص 452 ؛ مجمع الزوائد: ج 9 ص 287 و سایر منابع.

[515] - الانشقاق: 19.

[516] - انشقاق: 19.

[517] - مسند أحمد: ج 5 ص 340، سنن الترمذي: ج 3 ص 321، مستدرک الحاکم: ج 4 ص 445، مجمع الزوائد: ج 7 ص 261، تحفة الأحوذی: ج 6 ص 339، وغيرها، وأما ما رواه الخاصة، فلاحظ: اليقين لابن طاووس: ص 339، علل الشرايع: ج 1 ص 245، كمال الدين: ص 481، الاحتجاج: ج 1 ص 151، غاية المرام: ج 2 ص 120 و ج 6 ص 179، بحار الأنوار: ج 22 ص 387، وغيرها.

[518] - مسند احمد: ج 5 ص 340 ؛ سنن ترمزی: ج 3 ص 321 ؛ مستدرک حاکم: ج 4 ص 445 ؛ مجمع الزوائد: ج 7 ص 261 ؛ تحفة الاحوذی: ج 6 ص 339 و سایر منابع. اما آنچه راویان خاص (شیعه) روایت نموده اند، می توانید مراجعه کنید به: یقین ابن طاووس: ص 339 ؛ علل الشرايع: ج 1 ص 245 ؛ کمال الدين: ص 481 ؛ احتجاج: ج 1 ص 151 ؛ غایت المرام: ج 2 ص 120 و ج 6 ص 179 ؛ بحار الانوار: ج 22 ص 387 و سایر منابع.

[519] - روى الشيخ الكليني: عن زرارة، عن أبي جعفر (ع) في قوله تعالى: (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ)، قال: (يا زرارة، أو لم تتركب هذه الأمة بعد نبيها طبقاً عن طبق في أمر فلان وفلان وفلان) الكافي: ج 1 ص 415.

[520] - شيخ كليني از زراره از ابو جعفر (ع) در مورد آیهی «(که قطعاً به حالی پس از حالی دیگر، برخواید نشست)» روایت می کند که فرمود: «ای زراره! آیا این امت پس از پیامبر خود از حالی به حالی دیگر برنشستند؟ در کار فلانی، فلانی و فلانی؟» کافی: ج 1 ص 415.

[521] - روى الكليني والصفار: عن أبي بصير، عن أبي جعفر (ع) أنه قرأ هذه الآية: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)، ثم قال: (يا أبا محمد، والله ما قال بين دفتي المصحف، قلت: من هم جعلت فداك؟ قال: من عسى أن يكونوا غيرنا؟) الكافي: ج 1 ص 214، بصائر الدرجات: ص 225، وسائل الشيعة طبعة آل البيت: ج 27 ص 180، بحار الأنوار: ج 23 ص 201. وعن جابر، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (ما من أحد من الناس يقول إنه جمع القرآن كله كما أنزل الله إلا كذاب، وما جمعه وما حفظه كما أنزل الله إلا علي بن أبي طالب و الأئمة من بعده) بصائر الدرجات: ص 213، عنه بحار الأنوار: ج 89 ص 88.

[522] - كليني و صفار از ابو بصير از ابو جعفر (ع) نقل می کنند که این آیه را «(بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینهی اهل دانش جای دارد)» قرائت و سپس فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم دربارهی همین قرآن مکتوب که بین دو جلد است نمی فرماید». عرض کردم: فدایتان شوم! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «به غیر از ما چه کسانی می توانند باشند؟!» کافی ج 1 ص 214، بصائر الدرجات ص 225، وسایل الشيعة آل البيت ع: ج 27 ص 180، بحار الانوار: ج 23 ص 201. از جابر روایت شده است: شنیدم ابا جعفر (ع) می فرماید: «کسی از مردم نیست که بگوید او همهی قرآن را همان گونه که نازل شده است، گردآورده مگر علی بن ابی طالب و ائمه ی پس از او». بصائر الدرجات: ص 213 ؛ بحار الانوار: ج 89 ص 88.

[523] - فصلت: 42.

[524] - فصلت: 42

[525] - ذكر السيوطي في كتاب الإقتان في علوم القرآن: عن الدير عاقولي في فوائده، حدثنا إبراهيم بن يسار، حدثنا سفيان بن عيينة، عن الزهري، عن عبيد، عن زيد بن ثابت، قال: قبض النبي صلى الله عليه وسلم ولم يكن القرآن جمع في شيء. قال الخطابي: إنما لم يجمع صلى الله عليه وسلم القرآن في المصحف لما كان يترقبه من ورود ناسخ لبعض أحكامه أو تلاوته، فلما انقضى نزوله بوفاته ألهم الله الخلفاء الراشدين ذلك وفاء بوعده الصادق بضمان حفظه على هذه الأمة، فكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر. ج 1 ص 160.

وفيه أيضاً: عن ابن أشتة في المصاحف عن الليث بن سعد قال: أول من جمع القرآن أبو بكر وكتبه زيد - وكان الناس يأتون زيد بن ثابت - فكان لا يكتب آية الا بشاهدي عدل، وان آخر سورة براءة لم يوجد إلا مع أبي خزيمة بن ثابت، فقال: اكتبوها فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل شهادته بشهادة رجلين فكتب. وان عمر أتى بأية الرجم فلم يكتبها لأنه كان وحده. ج 1 ص 163.

وروى البخاري: عن زيد ابن ثابت رضي الله عنه، قال: أرسل إليّ أبو بكر مقتل أهل اليمامة، فإذا عمر بن الخطاب عنده قال أبو بكر رضي الله عنه: إن عمر أتاني، فقال: إن القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن وإني أخشى أن يستحر القتل بالقراء بالمواطن فيذهب كثير من القرآن، واني أرى أن تأمر بجمع القرآن، قلت لعمر: كيف تفعل شيئاً لم يفعله رسول الله، قال عمر: هذا والله خير. فلم يزل عمر يراجعني حتى شرح الله صدري لذلك ورأيت في ذلك الذي رأى عمر. قال زيد: قال أبو بكر: انك رجل شاب عاقل لا نتهمك وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله فتتبع القرآن فاجمعه، فو الله لو كلفوني نقل جبل من الجبال ما كان أثقل على مما أمرني به من جمع القرآن، قلت: كيف تفعلون شيئاً لم يفعله رسول الله؟ قال: هو والله خير، فلم يزل أبو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري للذي شرح له صدر أبي بكر وعمر رضي الله عنهما فتتبع القرآن اجمعه من العسب واللخاف وصدور الرجال حتى وجدت آخر سورة التوبة مع أبي خزيمة الأنصاري لم أجدها مع أحد غيره، لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حتى خاتمة براءة فكانت الصحف عند أبي بكر حتى توفاه الله، ثم عند عمر حياته، ثم عند حفصة بنت عمر رضي الله عنه. صحيح البخاري: ج 6 ص 98، وراجع: فتح الباري لابن حجر: ج 9 ص 13 باب جمع القرآن، البيان في تفسير القرآن للخوانساري، القرآن في الإسلام وتفسير الميزان: ج 12 للطباطبائي، بحوث في تاريخ القرآن وعلومه لمير محمدي زرندي، تدوين القرآن للكوراني، وغيرها.

[526] - سيوطي در كتاب خویش اتقان در علوم قرآن می گوید: از دیر عاقولی در فوئادش: ابراهیم بن یسار برای ما روایت کرد، سفیان بن عیینة از زهری از عبید از زید بن ثابت برای ما روایت کرد: پیامبر (ص) رحلت فرمودند و قرآن در یک جا جمع نگشته بود. خطیبی گفت: از آن جهت که رسول خدا (ص) منتظر ورود ناسخی برای بعضی احکام یا تلاوت قرآن بود، پیامبر (ص) قرآن را در یک مصحف گرد نیاورد. هنگامی که نازل شدنش با وفات پیامبر (ص) پایان یافت، خداوند به خلفای راشدین در جهت به انجام رسانیدن وعده اش بر حفظ قرآن برای این امت الهام فرمود که شروع آن به دست صدیق (ابوبکر) با مشورت عمر بود. ج 1 ص 160.

همچنین در این کتاب (اتقان) از ابن اشته در مصاحف از لیث بن سعد نقل کرده است: اولین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را نوشت مردم نزد زید بن ثابت می رفتند و آیه ای را نمی نوشت مگر با وجود دو شاهد عادل؛ و برای آیات پایانی سوره ی براءت کسی نبود مگر خزيمة بن ثابت که گفت: آن را بنویسید؛ چرا که رسول خدا (ص) گواهی دادن او را معادل شهادت دادن دو نفر بیان فرموده بود؛ پس آن را نوشتند، عمر آیه ی رجم (سنگ سار) را آورد اما آن را نوشت چرا که عمر تنها بود. ج 1 ص 163.

بخاری روایت می کند: از زید بن ثابت رض که گفت: ابوبکر مقتل اهل یمامه را نزد من ارسال نمود؛ در حالی که عمر بن خطاب نزدش بود. ابوبکر رض گفت: عمر نزد من آمد و گفت: قتل در روز یمامه با قرائت قرآن فریاد می زند و من می ترسم بین قاریان در بسیاری جاها چنین گردد و بیشتر قرآن از بین برود. صلاح می بینم به جمع آوری قرآن فرمان دهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام می دهی که رسول خدا آن را انجام نداده است؟! عمر گفت: به خدا سوگند که این کار، خیر است. با عمر در حال صحبت در این خصوص بودم تا اینکه خداوند سینه ام را بر این موضوع گشود و با عمر در این عمل، هم نظر شدم. زید گفت: ابوبکر گفت: تو جوان عاقلی هستی که وحی را برای رسول خدا (ص) می نگاشتی، پس همین کار را ادامه بده و قرآن را

جمع كن؛ به خدا سوگند اگر مرا تكليف مي كردند كه كوهي از كوهها جابه جا كنم برايهم سنگين تر از تحمل كردن فرمان به جمع آوري قرآن نبود. گفتم: چگونه كاري را انجام مي دهيد كه سول خدا (ص) به انجامش نرسانيده است؟! گفت: به خدا قسم كه خير است. ابوبكر پيوسته به من مراجعه مي نمود تا اينكه خداوند سينه ي مرا بر آنچه سينه ي ابوبكر و عمر رض را گشوده بود، گشود. پس به دنبال قرآن رفتم و آن را از سينه ي مردان گرد آوردم تا آخر سوره ي براءت را نزد ابو خزيمه ي انصاري يافتم و كسي ديگر غير از او بر آن گواهي نداد «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم ...» تا انتهاي سوره ي براءت. اين مصحف نزد ابوبكر بود تا او مرد، سپس نزد عمر و پس از او نزد حفصه دختر عمر رض». صحيح بخاري: ج 6 ص 98. همچنين مراجعه كنيد به: فتح الباري ابن حجر: ج 9 ص 131، باب جمع آوري قرآن، بيان در تفسير قرآن خويي، قرآن در اسلام و تفسير الميزان: ج 12 طباطبائي، تحقيق هايي در تاريخ قرآن و علومش - مير محمد زرندي، تدوين قرآن كوراني و ساير منابع.

[527] - بصائر الدرجات: ص 213، مستدرک الوسائل: ج 4 ص 226، بحار الأنوار: ج 89 ص 88، أصول الكافي: ج 2 ص 633.

[528] - بصائر الدرجات: صفحه 213 ؛ مستدرک الوسائل: ج 4 ص 226 ؛ بحار الانوار: ج 89 ص 88 ؛ اصول كافي: ج 2 ص 633.

[529] - روى الشيخ الصدوق في الأمالي: عن أبي عبد الله الصادق (ع)، قال: (كان إبليس (لعنه الله) يخترق السماوات السبع، فلما ولد عيسى (ع) حجب عن ثلاث سماوات، وكان يخترق أربع سماوات، فلما ولد رسول الله حجب عن السبع كلها، ورميت الشياطين بالنجوم، وقالت قريش: هذا قيام الساعة الذي كنا نسمع أهل الكتب يذكرونه، وقال عمرو بن أمية، وكان من أزرع أهل الجاهلية: انظروا هذه النجوم التي يهتدي بها، ويعرف بها أزمان الشتاء والصيف، فإن كان رمي بها فهو هلاك كل شيء، وإن كانت ثبتت ورمي غيرها فهو أمر حدث. وأصبحت الأصنام كلها صبيحة مولد النبي ليس منها صنم إلا وهو منكب على وجهه، وارتجس في تلك الليلة إيوان كسرى، وسقطت منه أربعة عشر شرفة، وغاضت بحيرة ساوة، وفاض وادي السماوة، وخمدت نيران فارس ولم تخمد قبل ذلك بألف عام، ورأي المؤبذان في تلك الليلة في المنام إبلا صعباً تقود خيلاً عرباً قد قطعت دجلة وانسربت في بلادهم، وانقصم طاق الملك كسرى من وسطه، وانخرقت عليه دجلة العوراء، وانتشر في تلك الليلة نور من قبل الحجاز ثم استطار حتى بلغ المشرق، ولم يبق سرير لملك من ملوك الدنيا إلا أصبح منكوساً، والملك مخرساً لا يتكلم يومه ذلك، وانتزع علم الكهنة، وبطل سحر السحرة، ولم تبق كاهنة في العرب إلا حجبت عن صاحبها، وعظمت قريش في العرب، وسموا آل الله عز وجل). قال أبو عبد الله الصادق (ع): (إنما سموا آل الله عز وجل لأنهم في بيت الله الحرام. وقالت أمنة: إن ابني والله سقط فاتقى الأرض بيده، ثم رفع رأسه إلى السماء فنظر إليها، ثم خرج مني نور أضاء له كل شيء، وسمعت في الضوء قائلاً يقول: إنك قد ولدت سيد الناس فسميه محمداً، وأتى به عبد المطلب لينظر إليه وقد بلغه ما قالت أمه، فأخذ فوضعه في حجره، ثم قال:

الحمد لله الذي أعطاني هذا الغلام الطيب الأردان

قد ساد في المهده على الغلمان

ثم عوده بأركان الكعبة، وقال فيه أشعارا . قال: وصاح إبليس (لعنه الله) في أبالسته، فاجتمعوا إليه، فقالوا: ما الذي أفرعك يا سيدنا؟ فقال لهم: ويلكم، لقد أنكرت السماء والأرض منذ الليلة، لقد حدث في الأرض حدث عظيم ما حدث مثله منذ رفع عيسى بن مريم، فاخرجوا وانظروا ما هذا الحدث الذي قد حدث، فافترقوا ثم اجتمعوا إليه، فقالوا: ما وجدنا شيئاً، فقال إبليس: أنا لهذا الامر . ثم انغمس في الدنيا، فجالها حتى انتهى إلى الحرم، فوجد الحرم محفوفاً بالملائكة فذهب ليدخل، فصاحوا به

فرجع، ثم صار مثل الصر - وهو العصفور - فدخل من قبل حراء، فقال له جبرئيل: وراءك لعنك الله. فقال له: حرف أسألك عنه يا جبرئيل، ما هذا الحدث الذي حدث منذ الليلة في الأرض؟ فقال له: ولد محمد. فقال له: هل لي فيه نصيب؟ قال: لا. قال: ففي أمته؟ قال: نعم. قال: رضيت) أمالي الشيخ الصدوق: ص 360.

[530] - شيخ صدوق در کتاب امالی از ابا عبد الله امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: «ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - در آسمان‌های هفت‌گانه رفت و آمد می‌کرد. چون عیسی (ع) به دنیا آمد از سه آسمان منع شد و فقط در چهار آسمان گردش می‌کرد. هنگامی که رسول خدا (ص) ولادت یافت از تمام آسمان‌ها منع شد و شیاطین به وسیله‌ی ستارگان شهاب‌باران شدند. قریش گفتند: این همان برپایی ساعتی است که از زبان اهل کتاب می‌شنیدیم. عمرو بن امیه که یکی از بزرگ‌ترین پیش‌گویان جاهلیت بود، گفت: این ستارگانی را که از آنها راهنمایی گرفته می‌شود و اوقات زمستان و تابستان از آنها شناخته می‌شود، بنگرید؛ اگر آنها پرتاب شدند نابودی و هلاکت همه چیز خواهد بود، و اگر دیگر ستارگان پرتاب گردیدند و آنها ثابت ماندند دلیل بر اتفاق افتادن حادثه‌ای است. در روزی که پیامبر اکرم (ص) به دنیا آمد تمام بت‌ها با صورت بر زمین افتادند، ایوان کسری در آن شب به لرزه درآمد و چهارده کنگره‌ی آن فرو ریخت، دریاچه‌ی ساوه خشک و در بیابان سماوه سیل جاری شد. آتشکده‌ی فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، به خاموشی گرایید. موبد موبدان در آن شب در خواب شتران سرکشی را دید که اسبان عربی عالی نژادی را به دنبال داشتند؛ آنها از دجله گذشته و به سرزمین آنها وارد شدند. طاق کسری از میان شکافته شد و آب رودخانه‌ی دجله در آن کاخ نفوذ نمود. در همان شب نوری از حجاز تابید و تا مشرق ادامه پیدا کرد. تخت‌های پادشاهان جهان همگی در آن شب سرنگون شدند. آن روز همه‌ی پادشاهان خاموش بودند و صحبتی نمی‌کردند. علم کاهنان از آنان گرفته شد و جادوی جادوگران باطل گردید. هیچ پیش‌گویی در عرب نماند مگر اینکه از یار و صاحبش بریده شد. قریشیان نزد اعراب عظمت یافتند و به نام «خاندان خداوند» (آل الله) خوانده شدند».

امام صادق (ع) ادامه داد: «آنها به این دلیل آل الله نامیده شدند که در بیت الله الحرام به سر می‌بردند. آمنه گفت: به خدا سوگند فرزندی در حالی که با دست خویش از زمین خوردن خود جلوگیری می‌کرد، به دنیا آمد، سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و به آن نگر بست. آنگاه نوری از من خارج شد که همه چیز را برایش روشن کرد. در آن روشنائی سخن کسی را شنیدم که می‌گفت: تو سرور آدمیان را به دنیا آوردی؛ او را محمد بنام. عبدالمطلب که سخنان آمنه به او رسیده بود برای دیدن نوزاد آمد. او را در بر گرفت و در دامان خود قرار داد و گفت:

سپاس تنها از آن خداوندی است که به من بخشید این کودک پاک پر برکت را

که در گاهواره سرور جوانان شد

آنگاه او را با ارکان کعبه تعویض کرد (به آنها مالید) و در حق او اشعاری سرود».

امام صادق (ع) اضافه فرمود: «ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - در جمع شیاطینش فریاد برآورد. آنها گردش جمع شدند و گفتند: ای پیشوای ما، تو را چه شده است؟ گفت: وای بر شما! بدانید که از امشب زمین و آسمان دگرگون شده و حادثه و رویداد عظیمی بر روی زمین اتفاق افتاده که نظیر آن از زمانی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد روی نداده است. بروید و ببینید این واقعه‌ای که روی داده است چیست؟ شیاطین متفرق شدند و سپس بازگشته، گفتند: چیزی نیافتیم! ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - گفت: این کار خود من می‌باشد. سپس جهان را پویید تا به حرم رسید. آنجا را مملو از فرشتگان دید. خواست وارد شود؛ فرشتگان بر او بانگ زدند، و او بازگشت و خود را به گنجشکی مانند کرد و از جانب کوه حرا وارد شد. جبرئیل (ع) به او گفت: لعنت خدا بر تو باد! بازگرد! گفت: ای جبرئیل، پرسشی دارم؛ این اتفاق چیست که در این شب بر زمین روی

داده است؟ جبرئیل گفت: محمد (ص) به دنیا آمد. گفت: آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: خیر. گفت: در امت او چطور؟
گفت: آری. گفت: راضی شدم». امالی شیخ صدوق: ص 360.

[531] - راجع الکافی للحلی: ص 76، الاقتصاد للشیخ الطوسی: ص 179، بحار الأنوار: ج 17 ص 363 باب معجزات النبی، صحیح البخاری: ج 4 ص 186.

[532] - مراجعه نماید به: کافی حلی: ص 76 ؛ اقتصاد شیخ طوسی: ص 179 ؛ بحار الانوار: ج 17 ص 363 باب معجزات نبی (ص) ؛ صحیح بخاری: ج 4 ص 186.

[533] - الرد: 31.

[534] - رعد: 31.

[535] - روی الشیخ الكلینی: عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (ع) قال: (لو قرأت الحمد على ميت سبعين مرة ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجباً) الکافی: ج 2 ص 623، الدعوات لقطب الدین الراوندی: ص 188.

[536] - شیخ کلینی از معاویه بن عمار از ابا عبد الله (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اگر حمد را هفتاد بار بر مرده‌ای بخوانی و سپس روح با آن بازگردد، عجیب نیست». کافی: ج 2 ص 623 ؛ دعوات قطب الدین راوندی: ص 188.

[537] - روی الشیخ النعمانی فی الغیبة: عن عبد الله بن حماد الأنصاري، عن محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه (ع)، قال: (إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض في كل إقليم رجلاً يقول: عهدك في كفك، فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه فانظر إلى كفك واعمل بما فيها، قال: وبعث جندا إلى القسطنطينية، فإذا بلغوا الخليج كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء، فإذا نظر إليهم الروم يمشون على الماء قالوا: هؤلاء أصحابه يمشون على الماء، فكيف هو؟! فعند ذلك يفتحون لهم أبواب المدينة، فيدخلونها فيحكمون فيها ما يريدون) كتاب الغيبة للنعماني: ص 334، بحار الأنوار: ج 52 ص 365، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج 2 ص 251، مكيال المكارم: ج 1 ص 130.

[538] - الإسراء: 88.

[539] - البقرة: 255.

[540] - شیخ نعمانی در غیبت روایت می‌کند: از عبد الله بن حماد انصاری از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش (ع) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم به پا خیزد، برای هر منطقه‌ای از زمین کسی را ارسال می‌کند و می‌گوید: عهد تو در دستت است؛ پس اگر موضوعی بر تو ارایه شد که آن را نفهمیدی و قضاوت در مورد آن را ندانستی به کف دستت نگاه کن و به آن عمل نما» فرمود: «سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. هنگامی که به خلیج می‌رسند چیزی بر پاهایشان می‌نویسد و آنها بر روی آب راه می‌روند. هنگامی که رومیان آنها را می‌بینند که بر روی آب راه می‌روند، خواهند گفت: اگر این یارانش باشند که بر آب راه می‌روند، پس خودش چگونه است؟ در آن هنگام درهای شهر را به رویشان می‌کشایند. آنان داخل می‌شوند و در آنچه می‌خواهند حکم می‌رانند». غیبت نعمانی: ص 334 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 365 ؛ إلزام الناصب در اثبات حجت غایب: ج 2 ص 251 ؛ مکیال المکارم: ج 1 ص 130.

[541] - إسراء: 88.

[542] - بقره: 255.

[543] - ذکر فی الصراط المستقیم: قال ابن شهر آشوب: سمعت مذاكرة أنه (ع) تكلم لابن عباس في الباء من بسم الله إلى قرب الفجر وقال: (لو زادنا الليل لزدنا) الصراط المستقیم لعلي بن یونس العاملي: ج 1 ص 219.

[544] - در صراط مستقیم این مطلب گفته شده است: ابن شهر آشوب می گوید: سخنان ایشان (ع) با ابن عباس را در باره ی «باء» بسمله تا نزدیک صبح شنیدم و فرمود: «اگر شب طولانی تر بود، ادامه می دادم». صراط مستقیم - علی بن یونس عاملی: ج 1 ص 219.

[545] - المائدة : 82 - 83.

[546] - مائدة: 82 و 83.

[547] - فاطر : 22.

[548] - فاطر: 22.